

گونه گون

ماهنامه

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

سال سوم - شماره ۲۹ - مارس ۲۰۰۹ - اسفند ۱۳۸۷

Gouné Goun

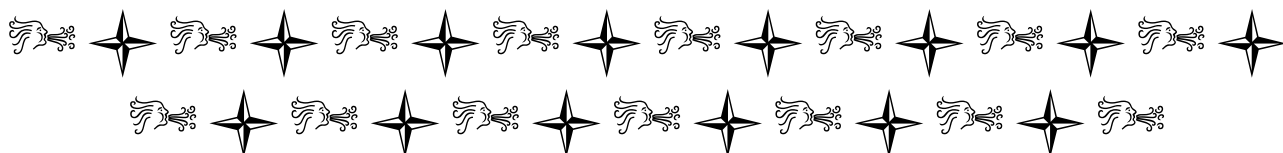
دیر آشنای من

با دلبران سرو قد و شوخ دلنواز،
«حافظ» اگر بسوی «خرابات» رو نمود
در چارچوب کهنه آن رسم دیر پای،
راهی بجز زیارت پیر مغان نبود...
لیکن در این زمانه که از دشت‌های دور،
آهنگهای دلکش ناقوس رستخیز،
زنگار جهل را بزداید ز قلب‌ها
واماندگیست از جهت زندگی، گریز

از «محمود»

در این شماره می خوانید:

* بازی انتخابات در لوای استبداد...
* آنچه که ما می خواهیم
* در گفت و گو با پوران بازرگان
* بمناسبت سی‌امین سال استقرار رژیم جمهوری
اسلامی در ایران - قصه بابا بزرگ
* جنایت جنگی اسرائیل در غزه
* نگاهی به فیلم «برای یک لحظه آزادی»
* گردش معکوس عقربه زمان!
* گزارش اهل قلم - همچنان هجوم! همچنان سرکوب!
* حداقل دستمزد کارگران نباید کمتر از یک میلیون
تومان در ماه باشد
* پیروزی کارگران پریس
* سرکوبی سندیکای کارگران هفت تپه باید متوقف شود
* بهاران خجسته باد (شعر)



نویسندگان مسئول مقالات خود هستند

سرمقاله:

بازی انتخابات در لوای استبداد...

فقط چند ماه دیگر بیشتر از اولین دوره چهار ساله ریاست جمهوری جناب احمدی نژاد باقی نمانده است. مثل اینکه بازبهای مقدماتی بر سر جانشینی نامبرده از اوائل مرداد ماه سال ۱۳۸۷ خورشیدی آغاز شد. وزارت کشور رژیم «اسلامی» خبر داد که مراسم دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری ایران در ۲۲ خرداد ماه سال ۱۳۸۸ خورشیدی برگزار میگردد. چندی بعد، شورای نگهبان رژیم «اسلامی» هفت نفر اعضای هیات نظارت بر انتخابات این دوره را به وزارت کشور معرفی کرد.

بعد از کلی دست گرمی «اسلامی»! تعارفات نمکین اصلاح طلبان و تهدیدهای مکتبی اصول گرایان + کنایه های گزنده و جهت دار رهبر امت... سرانجام جنابان: محمد خاتمی، مهدی کروبی و محمد باقر قالیباف داوطلب شرکت در دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری شدند. تا اینکه خاتمی بنام «خدا»! با زور «تا» مرئی بیت رهبری و تهدیدهای آشکار مطبوعات مکتبی... از ترس انصار حزب الله «انصار» جسته و پای خود را بسود آقای میرحسین موسوی، این مهره نیم سوخته رژیم «اسلامی» کنار کشید! قطعاً احمدی نژاد نیز دوباره خود را نامزد خواهد کرد - یکی دیگر از دلایل سکوت «مرموز» محمد باقر قالیباف. پس هیچ بعید نیست که در نهایت مهندس موسوی «اصلاح طلب» در برابر دکتر احمدی نژاد «اصول گرا» قرار گیرد. اختلافات واقعی یا ساختگی جنابان بجای خود. ولی طرفین، هر یک بطریقی، آگاهانه در رکاب ولایت فقیه شمشیر میزنند و منافع امروز و فردای رژیم بورژوا - آخوندی ایران را نمایندگی میکنند.

تلاش این رژیم «لاهوئی»! برای اینکه از طرف دول ریز و درشت سرمایه داری، خاصه از طرف امپریالیسم آمریکا و شرکاء برسمیت شناخته شود، اصلاً تازگی ندارد. مصادره انقلاب بهمن بسود مالکان و اربابان پشت پرده... دهسالی بدرازا کشید. تا اینکه رژیم «اسلامی»! در عرصه تولید و اقتصاد متداول با مشکل روبرو شد و ناگزیر بپای زد و بندهای بین المللی رفت. در این راستا، تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی، حضرات به تجربه دریافتند که سیاست التماس و درخواست در قبال امپریالیسم آمریکا و شرکاء کار ساز نیست. پس «بیت خلافت» تغییر روش داد، بسمت یک سیاست تعرضی در منطقه و تبلیغات متقابل در عرصه بین المللی متمایل شد - رویکردی که برآمد احمدی نژاد را بدنبال داشت. رسوائی جورج بوش صغیر در سطح ملی و بین المللی، اوج بحران مالی و رکود اقتصادی فراگیر و... اینها که بر کسی

پوشیده نیست. از قرار معلوم، برای امپریالیسم آمریکا، با کوهی از بدهی و قرض، تکرار حماقتهای جورج بوش صغیر و شرکاء در اوضاع و احوال جاری اصلاً مقدور نیست. در اینصورت، از قضا آشتی طلبی اوباما رئیس جمهور فعلی آمریکا، نوعی پیروزی برای احمدی نژاد در قبال شیطان بزرگ است. با این تفصیل، بنظر می آید که حضور میر حسین موسوی در برابر محمود احمدی نژاد... بیشتر برای خالی نبودن عریضه است. من بی گناهم...

مثل اینکه هیچ اشکالی در کار نیست. جز اینکه فرستادگان «خدا»! در نامگذاری مراسم دلخواه مرتکب یک خطای «نا» چیز شده اند. چون این بازی مضحک، انتخابات نیست. پوشش «اسلامی» این نمایش، مهملات کسالت آور قانون اساسی مبنی بر اینکه گویا «جمهوری اسلامی به خدا و وحی الهی...» متکی است - اصل دوم. داستان مسخره «غیبت ولی عصر» برای توجیه جاودانگی ولایت فقیه - اصل پنجم و... اینها همه کلی جای حرف دارد. حضرات، اصلاً به خصلت تاریخی زیست جمعی انسانها باور ندارند. پای «نفی» تمام عیار انقلاب بهمن بمثابه یک رویداد تاریخی در میان است. در مقدمه، در ۱۷۷ اصل و دهها بند و تبصره های ریز و درشت قانون اساسی این رژیم «لاهوئی»! حتی از بکار بردن لفظ «تاریخ» پرهیز شده است. پیداست که بورژوازی «مکتبی» ما چقدر پا در هوا، اصلاً فاقد شعور لازم برای درک مسائل اقتصادی - اجتماعی در اوضاع و احوال جاری است. قادر نیست علت وجود، دلیل حضور سیاسی خود در دنیای واقعی را توضیح بدهد. قسم میخورد تا وجود خود را توضیح دهد. آیه می آورد تا حضور خود را توجیه کند...

مقوله انتخابات یک دستاورد تاریخی در فرآیند زیست جمعی انسانهاست. سخن بر سر حقی است ناشی از مبارزه بی حقوقان در قبال مالکان قدیمی و جدید، در قبال اربابان ریز و درشت. حق، در ورای رژیمهای اقتصادی متداول بکلی بی معنی، حرف مفت است و در حوزه الهیات اصلاً قابل تعریف نیست. داستان ساختگی «وحی الهی»! در قانون اساسی حضرات نافعی حق، ناقض رای و تصمیم فردی و جمعی مردم ماست. کدام انتخابات؟ بلحاظ تاریخی، فکر انتخابی بودن خلیفه در جنگ صفین بود که منکوب ذوالفقار شد. بعلاوه، شکل مرسوم انتخابات در غرب سرمایه داری هم پیش فرضهائی دارد. ۱ - دین حق دخالت در سیاست و آموزش را ندارد. ۲ - آزادی داشتن یا نداشتن مذهب. ۳ - آزادی بیان و قلم، تبلیغ فکر و اندیشه. ۴ - آزادی احزاب و اجتماعات با تامین امنیت در قبال اوباش چاقوکش. با این وصف، نمایش مضحکی که در ایران و در لوای استبداد برگزار میشود اصلاً انتخابات نیست. خیر، بلکه نوعی بیعت اسلامی است.

رضا خسروی

آنچه که ما می‌خواهیم

هنگامی که در مارتینیک نخستین توافق برای افزایش ۲۰۰ اورو بر حقوق کارکنان کم درآمد به نتیجه رسیده و در گوادلوپ سندیکای سرمایه‌داران با نپذیرفتن توافقنامه به حاشیه رانده شده‌اند، الی دوموتا سخنگوی ال کاپ LKP در مصاحبه‌ای با روزنامه اومانتیه مورخ ۴ مارس ۲۰۰۹ مروری دارد بر حرکتی که ۴۲ روز طول کشیده و شاید به زودی پیروزمند باشد.

سؤال - شما چگونه می‌توانید توافقنامه‌ای را که برای افزایش ۲۰۰ اورو به دستمزد افراد کم درآمد با مؤسساتی که وابسته به سندیکای سرمایه‌داران بوده و مخالف این افزایش هستند به اجرا درآورید؟

جواب دوموتا - ما کسی را مجبور به امضاء توافقنامه نمی‌کنیم. به سادگی در مؤسساتی که سازمانهای اربابان توافقنامه را امضاء نکرده‌اند، کارکنان در اعتصاب باقی خواهند ماند.

س - این توافقنامه پیش‌بینی می‌کند که قسمت اعظم افزایش حقوق از طریق درآمد عمومی تأمین گردد، این امر برایتان مشکلی ایجاد نمی‌کند؟

ج - این مؤسسات همواره از طریق درآمد عمومی یارانه خود را دریافت می‌کنند. قوانین پی‌درپی وضع شده روی ماوراء بحار قسمت اعظم آنرا معافیت از مالیات و دیگر هزینه‌ها برای اربابان در نظر گرفته است. مؤسسات بزرگ طی سالیان درازی از کمک‌های دولت بهره‌مندند. مجموعه بندهایی که ما به توافق رسیدیم توسط مؤسسات کوچک گوادلوپ پیشنهاد شده بود. برای راه‌اندازی مجدد و جوابگویی به درخواستهای افزایش دستمزد، آنها احتیاج به حمایت دولت داشته و امیدوارند که به بازار دولتی راه یابند.

س - فکر می‌کنید در سه سال آینده این مؤسسات قادر به دوام بوده در ضمن آنکه همه این افزایش دستمزدها را پذیرا شوند؟

ج - بطور یقین آری. بایستی این سؤال را از سازمانهای مربوط به اربابان که توافقنامه را امضاء کرده‌اند، نمود. بنظرم این افراد، اربابان دوراندیشی بوده که حاضر به انجام این تعهد در سه سال آینده هستند.

س - سندیکای سرمایه‌داران افکار عمومی را نگران می‌سازد مبنی بر اینکه نتایج این اعتصاب انفجار بیکاری در گوادلوپ را بدنبال خواهد داشت. فرانسوا فیون (نخست‌وزیر فرانسه) پیش‌بینی «نتایج مصیبت‌بار» این درگیری را در اقتصاد گوادلوپ میکند، این امر شما را نگران می‌سازد؟

ج - از چهل سال پیش، میزان بیکاری در گوادلوپ چهل درصد است. این مسئله هرگز اربابان بزرگ را نگران نکرده است. علاوه بر آن، مؤسسات مربوط به سندیکای سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند که کارکنان خود را از جاهای دیگر استخدام نمایند تا در گوادلوپ. این خیلی خوبست که برای اولین بار این حضرات نگران بیکاری و موقعیت اشتغال در گوادلوپ شده‌اند.

س - چگونه توضیح می‌دهید اختلاف رفتار اربابان در گوادلوپ با همتای مارتینیک‌شان را، جائیکه سندیکای سرمایه‌داران توافقنامه مربوط به افزایش دستمزد را امضاء کرده است؟

ج - شاید آنها می‌خواهند به رفتار و طرز برخورد ما جواب بدهند، مطالبه درخواست بیشتر، بوسیله سازش‌ناپذیری بیشتر. آنها همواره در همان وضعیت روانی گذشته خود هستند. برای آنها، این قابل قبول نیست که سیاه‌ها برای افزایش دستمزد نافرمانی نمایند. س - لورنس پاریزو (رئیس سندیکای سرمایه‌داران) میگوید حاضر به پرداخت «پاداش» است. در این مورد چه فکر می‌کنید؟

ج - پاداش یک افزایش دستمزد نیست. خانم پاریزو بهتر بود از دوستان استعمارگر خود می‌خواست که توافقنامه حاصله را امضاء نمایند.

س - چگونه درک می‌کنید این افشاگری را که ال کاپ برای گسترش اعتصاب از «روش فشار» استفاده کرده است؟

ج - این گفتار ناشی از دروغ محض است. این تیپ اتهامات برای بی‌اعتبار کردن جنبش است که می‌خواهد گوادلوپیها را وحشی قلمداد کند. این اتهامات از طرف کسانی ناشی می‌شود که هرگز پایشان را در گوادلوپ نگذاشته و چیزی در باره مسائلمان نمیدانند. هنگامی که در یک بخشی از مملکت اکثریت قریب باتفاق ساکنان آن محل از یک جنبش اجتماعی حمایت میکنند، حداقل چیزی که میتوان انجام داد به آن حرکت احترام گذاشت.

س - پایان اعتصاب و بازگشت کارکنان و کارگران اعتصابی به کار تا آخر هفته امکان‌پذیر است؟

ج - ما با فرماندار محل قرار ملاقات داریم تا توافق حاصله را به مرحله نهایی برسانیم. احتیاج به کمی وقت داریم تا بر سر هر بندی از توافقنامه کار کنیم، ولی فکر می‌کنیم بتوانیم تا آخر هفته به مرحله نهایی توافق دست یابیم.

س - چگونه این جنبش موفق شده وحدتش را برای مدتی طولانی حفظ نماید؟

ج - این هدف ماست. حالا بایستی تغییرات در تمام قسمتهای زندگی صورت پذیرد. بویژه بایستی تغییرات در سازماندهی مؤسسات و شرکتهای صورت گرفته تا به جوانان گوادلوپی تحصیلکرده امکان دست‌یابی به پست‌ها و مسئولیتهای مهم داده شود.

س - فردا، مردم ریونیون به نوبه خود در اعتصاب خواهند بود. آیا آنها دنبال حرکت شما را خواهند گرفت؟

ج - بنظرم آنها با همان مسایل شبیه ما دست به گریبان خواهند بود. اگر بسیج همگانی امروز گوادلوپیها، مارتینیک، گویان و رئونین را در بر گرفته، این اتفاقی نیست. این جوامع بر اساس یک مدل استعماری پایه‌گذاری شده‌اند. برای اینست که این مردم می‌خواهند در آینده با تمام شأن و منزلت و احترام باز شناخته شوند.

گردآوری: حمید باقری

در گفت و گو با پوران بازرگان

از خاطرات خانوادگی تان برای ما بگویید:

من در یک خانوادهٔ پرفرزند (۸ تا) در مشهد به دنیا آمدم. پدرم اصلاً اهل اردبیل بود که در جوانی به شغل تجارت با روسیهٔ تزاری اشتغال داشته و چهارده سال از عمر خود را در برخی از شهرهای روسیهٔ آن روز (مثل تاشکند و سمرقند و باکو و عشق آباد) گذرانده بود. او تا چند سال پس از انقلاب اکتبر و روی کار آمدن استالین هم هنوز به روسیه رفت و آمد می‌کرده و چون از امنیت تجاری و منافی که سابقاً از راه تجارت می‌توانسته به دست آورد به تدریج محروم شده بود نظر خوبی به بلشویک‌ها نداشت و می‌گفت تا شنیدی «تاواریش» (یعنی رفیق) باید حواست باشد که پولت را از تو نگیرند! با لغو اسکناس‌های تزاری پس از انقلاب، مقداری از پول‌های خودش هم از اعتبار افتاده بود. گاه به یاد می‌آورد که تقی اوف، ثروتمند معروف اهل باکو (که بعد‌ها نامش را در رمان «نینا» خواندیم) به قول او «چگونه با آن ثروت به خاک سیاه نشسته بود». باری، اینگونه خاطرات تلخ و حتی عداوت با کمونیسم را تا آخر عمر با خود داشت. او که از همین راه تجارت توانسته بود خانه و زندگی نسبتاً متوسط و آرامی‌برای خود و خانواده‌اش در مشهد فراهم کند پس از ورشکستگی و ترک تجارت، ناگزیر در ادارهٔ قند و شکر این شهر به عنوان یک کارمند دون پایه استخدام شده بود و زندگی را با قناعت سپری می‌کرد و می‌توانم

ج - وحدت جنبش از توانایی حمایت مردم گوادلوپ می‌آید. نشست‌های پایه‌ای مردم سازمانها را مجبور به اتحاد نموده است. ما می‌توانیم تمام لایه‌های مردم را عمق‌یابی کنیم. حمایت از مبارزه‌ای که ال کاپ هدایت آن را به عهده دارد یکپارچه است.

س - این جنبش آرمان گوادلوپیها و مارتینیکها را برای قبول مسئولیتهای بیشتر به همراه خود دارد؟ در آینده امکان آن هست که خواهان تغییرات نهادی بشود؟

ج - بحث نهادی هرگز از طریق ال کاپ مطرح نشده است. فقط جراید، آقای سارکوزی و چند تا از سیاستمداران مطرح کرده‌اند. مردم گوادلوپ خواهان توجه و احترام بیشتر، مرتبه و اعتبار برتر، کار، پایان تبعیض نژادی، افزایش حقوق و درآمد و تعلیم و آموزش برای تأمین آینده جوانان خود هستند. اینست آنچه که ما می‌خواهیم. بحث نهادی برای آن پیش کشیده شده که مسئله اصلی‌ای که برایتان گفتم کمرنگ شده و یا آنکه به آنها جواب ندهند. تغییرات قانونی یا نهادی مسایل اجتماعی ما را حل نخواهد کرد.

س - فراخوان دولت در رابطه با نشست عمومی نمایندگان دولت، نمایندگان مردم و نمایندگان سندیکاها در ماوراء بحار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج - ما به سر و صداهای بزرگ عادت کرده‌ایم. از سی سال پیش به این طرف قانون بعد از هر قانونی وضع شده، معافیت مالیاتی و معافیت پرداختهای اربابان در ماوراء بحار هیچ تأثیر مثبتی روی ایجاد اشتغال یا روی گسترش اقتصادی نداشته است. بیلان این سیاستهای بخشش و انعام دادن به سرمایه‌داران مصیبت‌بار است، زیرا گوادلوپ را در اقتصاد واردات و توزیع غوطه‌ور نموده و صنایع کشاورزی را نابود کرده است.

این نشست همگانی نقطه عطفی خواهد بود؟ منتظریم ببینیم چه پیشنهادهایی خواهند کرد.

س - اعتصابیون نشان داده‌اند بشدت مخالف سیاستهای اعمال شده از طرف سارکوزی هستند. چگونه در چند هفته دیگر پذیرای او خواهند شد؟

ج - به یقین چیزی در این باره نمیدانم. آقای سارکوزی رئیس جمهور فرانسه است. او حق دارد هر زمان که اراده نمود به گوادلوپ بیاید. یک دیدار احتمالی بستگی به تصمیم او دارد. اما نمیتوانم پیش‌بینی کنم که چه استقبالی از طرف مردم از وی به عمل خواهد آمد.

س - این جنبش تغییرات ژرفی را در جامعه گوادلوپیها به ثبت خواهد رساند؟

کمونیستی دستگیر کرده بودند. ولی برادرم پس از مدتی از زندان آزاد شد و از آن پس به کار آزاد پزشکی پرداخت. قبل از دستگیری، او به من که دختر جوانسالی بودم و تا کلاس نهم درس خوانده بودم کتاب هایی می داد و حرف های خوبی هم می زد ولی چون با اعتقادات دینی ام سازگار نبود در من تأثیری نمی بخشید. سال های بعد اخبار زیادی در باره جنبش ملی مصر، روی کار آمدن عبدالناصر و جنگ کانال سوئز (۱۹۵۶) در روزنامه ها بود و مرا بی آنکه مطالعه چندان داشتی باشم شیفته مبارزه مصریان و رهبر آن ها عبدالناصر کرده بود. او را کسی می دانستم که برای ملتش کار می کند.

باری، گوشه ای از برخورد سنتی و پدرسالارانه در خانواده ما ممانعت از ادامه تحصیل من بود. برای مثال برادر بزرگم که از من بزرگتر بود و همینطور بعد از من یکی از برادرهایم توانسته بودند به دانشگاه بروند ولی من که دختر بودم مثل دو خواهر بزرگتر از خودم از نظر آن ها لزومی نداشت که به تحصیل ادامه دهم تا چه رسد به دانشگاه. در سال های ترک تحصیل، پرداختن به کار های خانگی و مشغولیات معمول در آن سال ها مرا راضی نمی کرد لذا از باریکه راهی که برایم وجود داشت استفاده کردم و دوره دوم دبیرستان را در خانه خواندم و داوطلبانه امتحان دادم و بالاخره در سال ۱۳۴۰ وارد رشته تاریخ دانشکده ادبیات مشهد شدم. که برادر کوچکترم (منصور) سه سال پیش از من وارد شده بود!

همین احساس تبعیض و محرومیت ناشی از آن، عاملی برای تلاش و پشتکار و فعالیت من حتی در زمینه سیاسی بود. سال های بعد از ۱۳۳۲، در مشهد هم مثل تهران و برخی از دیگر شهرها، جمعی از مخالفان رژیم کودتا که گرایش های مذهبی داشتند به تشکیل انجمن ها و کانون های اسلامی دست زدند. در مشهد «کانون نشر حقایق اسلامی» را محمد تقی شریعتی (پدر دکتر علی شریعتی) بر پا کرده بود و طاهر احمدزاده از اعضای فعال این کانون بود. هدف این کانون و امثال آن در تهران و جاهای دیگر ارائه چهره تازه ای از اسلام و اعتقادات شیعه بود که تا حدی قابل قبول جوانان درس خوانده باشد. اسلام سنتی با تبیین های آخوندی دیگر نمی توانست زیر ضربات افکار آزادیخواهانه و مادی دوام بیاورد. این افکار از دوره مشروطیت به بعد، با نشر اندیشه های لائیک و مدرن، با آثار کسروی، و به خصوص با فعالیت وسیع فرهنگی، اجتماعی و

بگویم که شکست در رسیدن به یک زندگی مرفه و برخورد به حوادث ناگوار از او آدمی ساخته بود از نظر اقتصادی هشیار و مواظب خرج و دخل و حتی گاه ممسک. شغل تجارت و مسافرت های دشوار آن زمان و تماس اقتصادی با مردمانی که از ملت ها و مذاهب گوناگون اسلامی و غیر اسلامی بودند در او روحیه ای سهل گیر و به دور از تعصب به وجود آورده بود. در عین آنکه به اعتقادات دینی اش وفادار بود و عمل می کرد، بر خلاف آنچه در خیلی از خانواده های شیعه رایج بود احترام به سنیان و عمر و ابوبکر و نیز ادیان و مذاهب دیگر را رعایت می کرد و چنین روحیه ای را بر خانواده حاکم کرده بود.

مادرم از خانواده ای بود که با دانش جدید سر و کار داشتند، پدرش پزشک بود و برخی از افراد خانواده او در خارج تحصیل کرده بودند که در آن زمان چندان متداول نبود. مادرم به خواندن دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی علاقه مندی روزمره داشت و حافظ را هرگز از جانمازش دور نمی کرد و چون از آن بیشتر می فهمید حتی از قرآن هم بیشتر می خواند. بهترین سرگرمی ما در دوران کودکی شنیدن و نقل داستان های شاهنامه بود و یا شنیدن اشعار حافظ که مادر برایمان به آواز می خواند و گاه پدرم از خواهر بزرگترم می خواست که کمی گارمون بنوازد و خودش هم انگشتی به دایره می زد. به تشویق او بود که خودم هم با نواختن آکوردئون آشنا شدم. اما در خانه ما هم مثل همه جامعه آن روز، زن ارج و قرب پسر را نداشت و فرزند دختر مطلوب نبود. من سومین دختری بودم که مادرم پیاپی به دنیا آورده بود و خودش تعریف می کرد که خجالت می کشیده خبر تولد مرا به پدرم بدهد ولی پدرم که به اصطلاح در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود و خانواده اش را هم دوست داشته و نمی خواسته بدخلقی کند می گوید من از سفری پرمفعت برگشته ام و قدم این دختر خوب است و بدین طریق مادر را دلداری می دهد! خب، گمان می کنم همین اندازه برای نشان دادن محیط خانوادگی کافی ست.

چگونه با مسائل سیاسی آشنا شدید؟

آشنایی من با مسائل سیاسی به سال های نهضت ملی نفت به رهبری مصدق، و بعد از ۲۸ مرداد برمی گردد. برادر بزرگ من پزشک و از افسران حزب توده بود که در سال ۱۳۳۳ دستگیر شد و این خبر مثل پتکی بر خانواده ما فرود آمد. پدرم متحیر بود که چگونه علی رغم مخالفت هایی که خودش با کارهای بلشویک ها داشته حالا پسر ارشدش را به خاطر فعالیت

دانشکده مرا بازجویی کرد و اخطار داد. در آن موقع مبارزه آنقدر حاد نشده بود که دختران را هم به آسانی دستگیر کنند.

در جوانی چه هدفی را دنبال می کردید؟

از آنچه گفتم روشن می شود که اگر مثل هر جوان دیگر که اوضاع اجتماعی مشابهی داشت طبعاً ادامه تحصیل و تلاش برای یافتن شغلی مناسب برای ما مطرح بود، اما آنچه ذهن من و امثال مرا به خود مشغول می داشت و در موارد بسیار هدف های عادی زندگی را تحت الشعاع قرار می داد و حتی آن ها را به فراموشی می سپرد مبارزه سیاسی بود، یعنی مبارزه با رژیم که همه عوامل نفرت را از نظر ما در درون خود جمع کرده بود: رژیم کودتا بود و دست نشانده استعمار آمریکا و انگلیس، دیکتاتوری بود و به مخالف اجازه نفس کشیدن نمی داد، دزد و فاسد بود و باعث فقر روز افزون و جهل و تشدید بی عدالتی به نفع جمعی محدود که به دربار و همدستان آن خلاصه می شد. گمان ما این بود که هر اقدامی در راه آزادی ایران قبل از هرچیز مستلزم سقوط رژیم شاه است. این بود هدف و بهتر است بگویم آرزوی اصلی ما.

کدام شخصیت تاریخی (مرد یا زن) مورد علاقه شما بوده؟

در آن زمان بیش از هر کس دیگر، چه گوارا. بعدها که عملیات چریکی فلسطینی ها به خصوص در اروپا سر و صدا داشت و هدفش این بود که به افکار عمومی جهانی (به ویژه به آن ها که در منطق مغرورانه خود حق را از ملتی سلب می کنند و به دیگری می بخشند) این پیام را برساند که فلسطینی ها اجازه نخواهند داد سرشان را در سکوت ببرند، لیلای خالد چریک فلسطینی را (که هواپیمایی را در لندن ربوده بود) دوست داشتیم و عکسش را به دیوار زده بودم و برای آنکه به ذهنیت حاکم بر سازمان مجاهدین در آن سال ها اشاره کرده باشم اضافه می کنم که محمد حنیف نژاد وقتی دید عکس لیلای خالد را بالای سرم زده ام گفت چرا عکس «خانم تی بین» را به دیوار نزنی؟ در نظر او مقام «تی بین» به عنوان نماینده سیاسی یک مبارزه مسلحانه توده های از یک چریک که کاری قهرمانانه کرده بالاتر بود. خانم تی بین در اواخر سال های ۱۹۶۰ زمانی که جنگ ویتنام در اوج بود و آمریکا مجبور شده بود با ویتنامی ها به مذاکره تن دهد، رئیس هیأت نمایندگی ویت کنگ در مذاکره با نماینده آمریکا بود که جلساتش در پاریس تشکیل می شد.

مصاحبه کننده:

پژوهشگر آمریکایی خانم ژانت بوئر - ۱۹۹۹

سیاسی حزب توده جا را برای اسلام سنتی در ذهن درس خوانده ها به شدت تنگ کرده بود. برخی از روحانیون مانند علامه طباطبایی و ناصر مکارم شیرازی در قم و سید محمود طالقانی و مرتضی مطهری و نیز برخی استادان دانشگاه مانند مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی در تهران و محمد تقی شریعتی در مشهد تمام تلاش خود را برای تبیین دیگری از اسلام که با علوم جدید ظاهراً تضاد نداشته باشد به کار بردند. گفتنی است که آن ها در درجه اول با حزب توده و افکار مادی مخالفت می کردند و از این نظر رژیم کودتا (که البته به دین نیاز داشت و دشمن درجه اول خود را در الحاد و کمونیسم می دید) نه تنها با کار آن ها مخالف نبود بلکه با وجود مصدقی بودن برخی از آنان و مخالفت های سیاسی که با دولت های پس از ۲۸ مرداد داشتند، آن ها را تحمل می کرد و فعالیتشان به طور نسبی آزادانه ادامه داشت.

باری، برادر کوچکتر من منصور تحت تأثیر این جریان فکری و عملی سیاسی - مذهبی بود و من از این طریق است که با مبارزه سیاسی آشنا شده ام. ابتدا به راهنمایی برادرم و دوستان او در ۱۳۳۸ یک «انجمن اسلامی بانوان» درست کردیم که من یکی از اعضای فعال آن بودم و قصدمان شناخت و تبلیغ چیزی بود که آن را اسلام راستین می دانستیم و چهارچوبش اصلاح و احیای اندیشه دینی و تبیین آن به زبان روز بود. گاه یکی از روشنفکران مذهبی در جلسات ما سخنرانی می کرد و طبعاً به اوضاع سیاسی روز هم اشاراتی داشت و گاه خودمان با مطالعه برخی کتاب ها موضوعی را مورد بحث قرار می دادیم. ساواک روی جلسات این انجمن هم حساسیت داشت و بالاخره مأمورین به خانه ما ریختند و تابلو و پلاکارد و شعارهایی را که در جلسات انجمن به دیوار می زدیم با خود بردند. چند سال بعد هم که من در تهران می خواستم استخدام شوم ساواک در باره آن جلسات از من توضیح می خواست.

سال ۱۳۴۰ که من به دانشگاه رفتم حدود یک سال از فعالیت علنی جبهه ملی و مصدقی ها و نیز روحانیون می گذشت. دانشگاه های تهران و دیگر استان ها پر جوش و خروش بود. بعضی از استادان هم با دانشجویان همصدا بودند و گاه به زندان می افتادند. من در تظاهرات و سخنرانی ها شدیداً فعال بودم و چون هنوز تعداد فعالین دختر زیاد نبود توجه بسیاری را جلب می کرد. یک بار هم مأموری از ساواک در دفتر

بمناسبت سی‌امین سال استقرار رژیم جمهوری اسلامی در ایران قصه بابا بزرگ (۱)

بابا بزرگ هشتاد سال زندگی کرده بود و هنوز صاحب بچه‌ای نشده بود. تلاش‌ها بیفایده بود و مردم محل یقین کرده بودند که بابا بزرگ بچه‌اش نمیشود. بابا بزرگ غیر از تجدید فراش به دعا هم متوسل شد ولی دعا هم فایده‌ای نکرد.

بابا بزرگ به خلافت خیلی علاقه داشت و به همین دلیل برای حل مشکل، خودش را به پایتخت آخرین خلیفه رساند و مدت‌ها در «باب عالی» و در جوار «توپقایی» گریه‌ها کرد و دخیل‌ها بست ولی از قبر خلیفه هم معجزی برنخواست.

بابا بزرگ که از خلافت خیری ندید خود را به عتبات رساند و دست توسل به دامن امامت دراز کرد. اما با همه حرکتی که بابا بزرگ از خودش نشان میداد از اعتکاف در جوار امام هم برکتی پدید نیامد.

یک شب که بابا بزرگ از فرط خستگی و ناامیدی به خوابی عمیق فرو رفته بود ناگهان متوجه شد که اطاقش سراپا غرق نور است. نور با گرمائی سوزان همراه بود و نفس او را در لهیب خودش میسوزاند. صدائی زیر و نافذ خطاب به او گفت:

به امر پروردگار، از این پس تو بنده من خواهی بود و من به تو بشارت میدهم که روزگار مصیبت و ناکامی به آخر رسیده و زمان عیش و کامرانی آغاز شده است. برخیز و بسوی من نماز بگذار.

بابا بزرگ در حالی که به سختی نفس میزد و عرق میریخت هراسان از خواب پرید. آفتاب داشت از افق سرک میکشید و مؤذن مدتی پیش خاموش شده بود.

بابا بزرگ گیج و مبهوت به دور خود میچرخید و بی‌دست‌نماز رو به خورشید ایستاد و نماز شکر بجا آورد.

هنوز بابا بزرگ نمازش را درست به آخر نرسانده و آرامش خود را کاملاً باز نیافته بود که عطر مطلوب گلاب قمصر را در فضای اطاق حس کرد و در برابر خود هیکل زن پرکش و فشی را دید که برای پرسیدن مسئله وارد حجره او شده بود. صدای زن گيرائی او را چند برابر میکرد بنحوی که بابا بزرگ آنچه به دلش راه یافته بود به زبان آورد و زیر لب گفت:

«فتبارک الله احسن الخالقین»

چند روز بعد زن جوان دوباره بر سر راه بابا بزرگ سبز شد. این بار بابا بزرگ او را به حجره خویش دعوت کرد و پس از جاری کردن صیغه او را به فراش خویش

خواند. زن جوان حیاتی تازه در بابا بزرگ برانگیخت و امید فرو خفته او را بیدار کرد.

یک روز زن خبر خوشی به بابا بزرگ داد: چند روز از وعده ماهانه گذشته و هنوز از حیض خبری نیست. پس برخلاف تصور بددلان و هرزه‌گویان، بابا بزرگ عقیم نبود و بالاخره پس از هشتاد سال با توسل به امام گره بسته او باز شده بود.

وسوسه زن بابا بزرگ را به فکر انداخت که زن را بردارد و به جای مطمئنی ببرد. سفر بلاد فرنگ هم زن جوان را خوشحال میکرد و هم زایمان در آنجا با اطمینان بیشتری صورت میگرفت. اما برای سفر فرنگ هزار مشکل وجود داشت.

یک روز که بابا بزرگ سخت در فکر و غم این سفر بود مردی آراسته به محاسنی زیبا در برابر او ظاهر شد. مؤدبانه سلامی داد و با لهجه‌ای فرنگی گفت: «من ابراهیم دلیل راه، نماینده شرکت ام. آی. ام Am.Im هستم. هواپیمائی که خواسته بودید آماده پرواز است، بفرمائید.» بابا بزرگ مثل اینکه سالها منتظر آقای «دلیل راه» باشد بی‌هیچ سؤال و جوابی ضعیفه را صدا زد، بر بال جبرئیل آهنین سوار شد و به طی الارض در زیباترین شهر خاج پرستان به زمین نشست.

بابا بزرگ و ضعیفه هنوز درست در مهمانسرای اختصاصی جابجا نشده بودند که سر و کله آقای «دلیل راه» با یک دکتر، که بعداً معلوم شد اسمش رمزی سالینجر است، پیدا شد و یکسر به اندرون رفت.

از فردای ورود دکتر به اندرون، شکم زن بالا آمد. شکم زن هر روز به اندازه چند روز باد میکرد و بابا بزرگ که فکر و غصه و عبادت سالهای دراز چهره‌اش را سخت کرده بود چشمه‌ایش را پائین میانداخت و از شادی این پیروزی شرمگینانه تبسم میکرد.

بالاخره یک روز دکتر رمزی سالینجر از اندرون بیرون آمد و به بابا بزرگ خبر داد که متعلقه‌اش سه قلو زائیده، دو پسر و یک دختر و خودش سر زار رفته است. بابا بزرگ اصلاً متوجه خبر فوت ضعیفه نشد. خودش را به تختخواب سه قلوها رساند و پس از خواندن دعای شکر یکی از پسرها را رحمت‌الله، دیگری را هیبت‌الله و دختر را هم قدرت بیگم نام نهاد.

بچه‌ها به سرعت رشد کردند و هنوز یک ماه از تولدشان نگذشته بود که هر کدام به جوانی برومند بدل شدند: هیبت‌الله مردی خشن و در عین حال مزور و چون افعی خطرناک بود، رحمت‌الله جوانی آراسته و نرم رفتار و چون مار خوش خط و خال بود، اما قدرت بیگم که دختر بغایت زیبا بود چون کبک میخرامید و دل از عارف و عامی میبرد.

امپریالیستی اجرا کرده است. دروغ نخستین و بنیانگذار این ایدئولوژی نژادپرستانه این بود که «فلسطین سرزمینی ست بدون مردم و باید به مردمی داده شود بدون سرزمین». اما فلسطین مردمی داشت و مردمی دارد که از خود و سرزمین و موجودیت شان قهرمانانه و با جسارتی افسانه ای و ستایش برانگیز دفاع کرده و می کنند.

از ۱۹۴۸ که اسرائیل چون خنجری در قلب منطقه خاورمیانه فرو رفت تا تاوان جنایات نازی ها علیه یهودیان را اعراب و مشخصاً مردم فلسطین پرداخت کنند سیاست انکار حقوق قانونی فلسطینی ها و حتی انکار حق حیات آنان ادامه دارد: اهالی را آواره می کنند، خانه ها و زمینشان را تصرف کرده مستعمرات (کولونی ها) برپا می سازند که نباید به سمت آن سنگ پراند یا خمپاره ای دست ساخت پرتاب کرد. توسعه طلبی وحشیانه و سیری ناپذیر اسرائیل ادامه دارد. هرچندگاه که تضاد بین تجاوزگران و مقاومت عادلانه فلسطینی ها اوج می گیرد و خونریزی بی حساب و معاف از مجازات اسرائیل ابعادی توجیه ناپذیر می یابد وجدان های به خواب رفته و بی حس شده واکنش نشان می دهند که اورژانس! اورژانس! خویشتن داری کنید! جنگ قطع شود! کمک های انسانی! مذاکره! صلح! و حرف هایی که در این نبرد نابرابر جز یاهو و رفع تکلیف نام دیگری ندارد.

قطعنامه های ملل متحد در عمل جز به قانونی کردن تجاوزات اسرائیل نپرداخته است. با جنگ ۱۹۴۸ بی هیچ تناسبی بین جمعیت یهودی و عرب بیش از ۵۴ درصد از فلسطین تاریخی را به اسرائیل دادند. اما اسرائیل به پیشروی ها و غصب اراضی و آواره کردن مردم ادامه داد و با جنگ ۱۹۶۷، ملل متحد با قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ (که بعدها به مرجعی برای حقوق فلسطینی ها شناخته شد!) با گشاده دستی ۷۸ درصد از فلسطین را برای اسرائیل به رسمیت شناخت. سپس با جنگ و ترور و انواع فشارها و نیرنگ ها آنقدر بر فلسطینی ها فشار آوردند که یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین در ۱۹۹۳ پای میز مذاکره رفت تا در همین ۲۲ درصد باقی مانده موجودیت مستقل فلسطینی ها را با برپایی دولتی در غزه و ساحل غربی و قدس شرقی تثبیت کند و نگذارد که فلسطین برای همیشه از نقشه حذف گردد. اسرائیل و همدستان بین المللی اش از تعهدات خود دائماً طفره رفتند و سرانجام عرفات را مانع صلح شمردند و او را محاصره کرده به طریقی مرموز به قتل رساندند. بهانه ها هر روز پیدا می شد و می شود: مبارزه با

بابا بزرگ بیش از همه از دیدن او آب به دهانش می افتاد. دکتر هم که پس از زواندن بچه ها در اندرون لنگر انداخته بود مدام به بچه ها میرسید و در حقیقت بیش از همه در پرورش آنها مؤثر بود، در عین حال گاه دل بابا بزرگ را با مختصری دوا درمان بدست می آورد. بچه ها برخلاف بابا بزرگ، که دیرزا و بقول ابتر بود، پر تخم و ترکه بودند و هر لحظه که هوس میکردند کافی بود پاشنه های پایشان را بهم بمالند، آنآ دهها بچه جن، جیغ و ویغ کنان دور و برشان جمع میشدند. رحمت الله و هیبت الله برای زاد و ولد احتیاجی به همسر و همبستر نداشتند، سر یک سفره می نشستند و دستشان را در یک کاسه میکردند. با این همه یک روز دکتر سالینجر با آمپول بلوغ چشم و گوش آنها را باز کرد، و از آن پس بود که آنها برای تصرف قدرت بیگم با یکدیگر به رقابت برخاستند.

پسرها هر کدام به تنهایی در خلوت راز دل بر پدر گشودند، و باین ترتیب بابا بزرگ، که خود دلباخته دختر بود، از جدال پنهان پسران بر سر تصرف او آگاهی یافت. اما او پیری با تجربه بود، هر روز طرحی نو میریخت تا پسرها را به خود مشغول دارد و در عین حال رازش بر آنان کشف نشود.

هر دو پسر در یک لحظه دنیا آمده بودند اما بابا بزرگ هیبت الله را پسر بزرگتر و ولی خانواده خطاب میکرد ولی همین که هیبت الله میخواست صدایش را کلفت کند نهیبی به او میزد و یا وقتی رحمت الله دلش میشکست و لب ور میچید دستی به گل و گوش او میکشید و وقتی پسرها هر دو در حضور او بودند قیافه ای خشن به خود میگرفت. به هر دو یکسان تشر میزد و هر دو را یکسان سرزنش میکرد: «شما آخرش با این دعوها تان مرا غصه مرگ میکنید. بعلاوه من که هنوز نمرده ام که بر سر ارث و میراث من دعوا کنید.» بعد آنها را نصیحت میکرد: «ما دشمن زیاد داریم و رقابت و دعوای شما باعث میشود که مدعیان ما به موفقیت خودشان امیدوار شوند.»

باقر مؤمنی

جنایت جنگی اسرائیل در غزه: مسأله نه تنها انکار حقوق مردم فلسطین، بلکه انکار موجودیت آنهاست

فلسطین زیادی ست! و مردم آن باید نابود شوند! این است خلاصه سیاستی که صهیونیسم طی یک قرن و به ویژه از ۶۰ سال پیش با همدستی قدرتهای استعماری و

بفریبید و حقیقت را که چیزی جز نژادپرستی صهیونیستی و جز انکار موجودیت فلسطینی ها نیست از دیده ها پنهان دارد. می گویند حمله می کنیم زیرا حماس آتش بس را تمدید نکرده است. بگذریم که چه آتشی در برابر چه آتشی! اما مگر در ۶ ماه گذشته که آتش بس بود محاصره و گرسنگی دادن به مردم کم شد؟! مگر محاصره و بسته بودن دو مرز (یکی با اسرائیل و دیگری با مصر) برطرف شد؟! از طرف دیگر، چرخ «دموکراسی» اسرائیل بر اساس رقابت احزاب این کشور در کشتن هرچه بیشتر مردم فلسطین و مخالفت با موجودیت این مردم می چرخد. فراموش نکنیم که انتخابات نزدیک است.

سرزمین فلسطین را که در ۱۹۴۷ بر نقشه خودنمایی می کرد، امروز با غباری بر نقشه نشان می دهند، اما آنچه نمرده، آنچه نتوانسته اند و قاعدتاً نمی توانند از بین ببرند مبارزه و مقاومت مردم است. موجودیت مقاوم مردم حق طلب فلسطین چون خاری ست که در گلوی اسرائیل و همپیمانان ریز و درشتش گیر کرده است. فلسطینی ها طبق حق مشروعشان در استفاده از کلیه وسایل ممکن برای مقابله با اشغال راه های گوناگون پیموده اند و دهها سال است که در جوی (منطقه ای و جهانی) که سراپا یأس و تسلیم و فرار از مبارزه است، پرچم مقاومت را حتی می توان گفت به نمایندگی از دیگر مردمان تحت ستم برافراشته اند. به برکت مبارزه عادلانه آنها امروز گستره منتقدان سیاست اسرائیل و پشتیبانان مردم فلسطین در خود اسرائیل و نیز در اروپا و آمریکا رو به گسترش است و انسانهایی دلیر وجود دارند که برخلاف میل صهیونیست های حاکم، چه با اندیشه و قلم و چه در عمل، در داخل و خارج اسرائیل به مبارزه ای شرافتمندانه می پردازند.

در این نبرد نابرابر بین زورمداران امپریالیست و صهیونیست و بین مردمی که چیزی جز اراده شان برای یک زیستن انسانی و عادی مایملکی ندارند، در این نبرد که نه قدرت زورمدار مطلق است و نه ضعف ستمدیده، برد با کسی ست که بیشتر ایستادگی کند.

بر هر انسانی که به آزادی، برابری، عدالت و حیثیت انسانی باور دارد، بر هر گروه اجتماعی و سیاسی که از زیستن در عصر کنونی که در آن فاجعه ای عظیم چون محاصره و بمباران غزه رخ می دهد احساس شرم می کند و حاضر نیست در توطئه سکوت شرکت کند، بر ما ایرانی ها که طعم ستمکاری رژیم سلطنت و رژیم جمهوری اسلامی را چشیده ایم و به ضرورت مبارزه با آن وفاداریم، بر ما که خویش را با فلسطینی ها، در

عملیات انتحاری و تروریسم، مبارزه با بنیادگرایی اسلامی، مبارزه با کسانی که موجودیت اسرائیل را قبول ندارند... همه این بهانه ها یک طرفه مطرح می شود و رسانه های گروهی جهان آن را به مردم دنیا حقنه کرده و می کنند تا حق به زورمند داده شود و حق ستمدیدگانی که صدایشان و فریادشان را کسی گوش نمی کند تا بشنود نادیده گرفته شود. ۱۵ سال از به اصطلاح فرآیند صلح می گذرد اما صلح یک سانتیمتر هم جلو نرفته است، مصادره سرزمین ها و مستعمره سازی ادامه دارد. اسرائیل در مناطقی که به اصطلاح به «حاکمیت» فلسطینی ها واگذار کرده بود همه جا حضور دارد. برای مثال، فقط در ساحل غربی ۷۰۰ راه بندان نظامی (یا چک پوینت) هست. رئیس تشکیلات خودمختار فلسطین هم بدون اجازه اسرائیل نمی تواند حرکتی داشته باشد. مسأله بازگشت آوارگان و مسأله قدس حکم تابو دارد و قابل مذاکره نیست. ۱۱ هزار نفر هنوز و غالباً بدون محاکمه در زندان های اسرائیل بسر می برند. از یکسال و نیم پیش که در پی اختلاف با الفتح (که زمینه اش اساساً همین اشغال و تجاوزهای اسرائیل است)، حماس قدرت را در نوار غزه به دست گرفته بهانه تازه ای برای اسرائیل پیدا شده تا غزه را با یک میلیون و ششصد هزار نفر جمعیت آن به محاصره زمینی، دریایی و هوایی درآورد و راه آذوقه و برق و دارو و رفت و آمد را بر اهالی آن ببندد. تصور کنید که عرصه را بر مردمی چنان تنگ کنند که مانند موش صحرائی در زمین نقب بزنند تا از آن طرف دیوار مرز یعنی خاک مصر سر درآورند. کمتر کسی کار و شغلی دارد. پول در دست مردم نیست، مواد غذایی نیست. چه کسی جز مردگان در چنین جهنمی نمی شورد؟ امروز تلاش خیرخواهانه در برخی کشورها برای رساندن آذوقه و پتو و.. برای محاصره شدگان غزه جریان دارد. البته این را نباید دست کم گرفت زیرا این خود نوعی حمایت از مردم است، اما آنچه در درجه اول، مردم غزه و کل مردم فلسطین در داخل و خارج به آن نیاز دارند نه «کمک های انسانی و صدقات که وجدانها را تسکین می دهد»، بلکه حق موجودیت سیاسی و به رسمیت شناختن حقوق ملی و انسانی آنها ست و این درست چیزی که اسرائیل منکر آن است و کشورهای به اصطلاح دموکراتیک جهان هم اسرائیل را در این انکار، در این نابود سازی تشویق می کنند. برای مثال، اخیراً اتحادیه اروپا سطح روابط خود را با اسرائیل به اتفاق آراء در حد یک کشور اروپایی ارتقاء داده است. بهانه بنیادگرایی اسلامی، مداخله ایران، و هزار بهانه دیگر نباید کسی را

تلخ تبعید و مسیر تبعید را با تار و پود وجود خویش تجربه کرده‌اند و گروه دوم همه کسانی که تجربه مهاجرت از روی ناچاری را نداشته‌اند. هر چند دیدن این فیلم برای گروه یکم، بازیافت خاطره‌های تلخ گذشته است، اما آنچه که به طور کلی برای هر دو گروه اثر می‌گذارد و برجسته می‌شود، فرآیند و ناهنجارهای تبعید و نیز ثبت جنایت‌های بر پیشانی حکومت‌هاست.

فیلمبرداری

فیلم «برای یک لحظه آزادی» با فیلمبرداری بسیار زیبایی آغاز می‌شود و صحنه حقیق اعدام را با افکت صد و هشتاد درجه از بالا به نمایش می‌گذارد که جلوه‌ای از پایان فیلم نیز هست و تفاوت این صحنه با پایان فیلم، چرخش زیبای دوربین و نمای نزدیک (کلوزآپ) بر چهره یکی از شخصیت‌های فیلم است که تیرباران می‌شود و حلقه‌های پیوند داستان فیلم را به خوبی پایان می‌بخشد، گفتنی است که فیلمبرداری این فیلم بسیار ساده است، البته شاید کارگردان، به خاطر مستند بودن فیلم، این تصمیم را پیشاپیش گرفته است، اما باید گفت که چه صحنه کوتاه همچون پرواز پرهای قو در فضا و صحنه‌های عبور در انبوهی از سفیدی برف کوهستان و گاهی تصاویر ابرها، جلوه‌های ویژه‌ای از منظر فیلمبرداری برای این فیلم به ارمغان آورده‌اند.

موسیقی

شاید به یقین بتوان گفت که موسیقی فیلم «برای یک لحظه آزادی» و انتخاب‌های شایسته موزیک نسبت به شیرازه داستان، ارزش این فیلم را دوچندان کرده است. این فیلم به قهرمان‌پردازی نپرداخته است و داستان، یک روند توأم با واقعیت دارد. بنابراین رنگ و بوی زندگی می‌دهد و موسیقی همچون صدا و نوای زندگی، احساسات انسان را گاهی رقیق، گاهی غمگین، گاهی شاد، گاهی پرشور و گاهی به تفکر وامی‌دارد. به هر روی، استفاده به جا از انواع مختلف موسیقی در این فیلم، فراز و نشیب تبعید را نمایان می‌سازد و برای واقعاً یک لحظه آزادی مفهومی ژرف بخشیده است. در جای جای این فیلم، موسیقی و حرکت و نیز رابطه موسیقی و رقص با بازیگری، نقش به سزایی دارد و تماشاگر را در درک داستان غم‌انگیز تبعید سرشار و دریافت پیام فیلم را آسان می‌کند. فیلم «برای یک لحظه آزادی»، محصول مشترک کشورهای اتریش فرانسه است و نخستین فیلم بلند ۳۵ میلیمتری آرش ریاحی است که تماشاگر را به دریایی از اندیشه‌ورزی در مورد رنج انسان‌های پناهنده به مدت یکساعت و پنجاه دقیقه در

کلیت خویش و در مبارزه‌شان با اشغال، همواره در یک سنگر دانسته و می‌دانیم حمایت بیدریغ از آنان و احترام به حق تعیین سرنوشت و آرمان‌های انسانی‌شان وظیفه است، افتخار است.

۱۰ دی ماه ۱۳۸۷ - ۳۰ دسامبر ۲۰۰۸

علی اصغر حاج سید جواد - تراب حق شناس

نگاهی به فیلم «برای یک لحظه آزادی»

پیش از آغاز

فیلم «برای یک لحظه آزادی»، سندی است که می‌تواند برای حافظه تاریخی ضعیف ما ایرانیان اثرگذار باشد و از سوی دیگر می‌تواند برای سازمان‌های حقوق بشر! که جنایت‌های نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران را همواره بر پایه آمارها و نوشته‌ها تهیه و تنظیم کرده‌اند، جالب و مفید باشد. آرش ریاحی، کارگردان تیزبین این فیلم گویا خاطرات تبعید خود و خانواده خویش را بازبینی می‌کند و لحظه‌های پرمخاطره و دلهره‌انگیز تبعیدی‌ها را به تصویر می‌کشد و در مجموع به یک فیلم مستند داستانی موفق، دست می‌یابد.

در جهانی که روابط و ساختارهای اجتماعی با شتابی دوچندان در حال تغییر است، موضوع مهاجرت بویژه مقوله تبعید، مورد توجه جامعه‌شناسان معاصر قرار گرفته است. سرکوب عریان نظام‌های کشورهای سرمایه‌داری از جمله ایران و بالا رفتن نرخ استثمار در جهان منجر به تحولاتی شده که مناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورها و همچنین روابط میان فردی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. در نتیجه در چنین شرایطی ارائه یک کار پژوهشی، به عنوان پژوهشی از رنج انسان‌ها و سرنوشت تبعیدی‌ها و ناهنجاری‌های مهاجرت، برای جهانیان بویژه برای مردم کشورهای میزبان، بسی ارزشمند و قابل بررسی است. با اشاره به اثرگذاری فیلم و سینما بر افکار عمومی و جامعه انسانی که همه هنرهای هفت‌گانه را در خود جای داده است فیلم «برای یک لحظه آزادی» نقش این کار پژوهشی را به خوبی ایفا کرده است.

پیامدهای این فیلم را نسبت به تماشاگران این فیلم که به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند، می‌توان مورد بررسی قرار داد، گروه یکم همه کسانی که طعم

سالن سینما می‌نشانند.

حمایت‌کنندگان این فیلم چهار سازمان فرهنگی ۱ -
عفو بین‌الملل ۲ - فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر ۳ -
شبکه آموزش بدون مرز ۴ - شبکه تلویزیونی فرانسه و
آلمان هستند.

ساسان دانش

گردش معکوس عقبهء زمان! (معجزهء آخوندی) (۱)

دیگر نزدیک صد سال از تأسیس نخستین اتحادیهء کارگری ایران می‌گذرد. این افتخاری است که در همان سال‌های آغاز مشروطه، نصیب کارگران چاپخانه در تهران شد. و نخستین سرکوب جنبش سندیکایی نیز به نام رضا شاه ثبت شده است، که تا سقوط او از سلطنت ادامه یافت. او که برای خدمت به منافع انگلیس و تعهد تأمین این منافع، از طریق کودتایی که "سید ضیاء" کارگردانی کرد، به سلطنت رسید، دشمن سرسخت مردم زحمت کش ایران بود. و از آنجا که حکومت او، در شمار حکومت‌های همسایهء اتحاد جماهیر شوروی بود، به بهانهء مبارزه با کمونیسم، از هیچ اقدام محدود کنندهء آزادی‌ها و حقوق اجتماعی تضمین شده در قانون اساسی ایران، خود داری نمی‌کرد، تا علاوه بر تحکیم پایه‌های نظام "ارباب - رعیتی"، که او آن را نمایندگی می‌کرد، رضای خاطر اربابان کرانهء تایمز را به دست آورد.

سیاست فشار به کشاورزان و کارگران، به دو هدف خدمت می‌کرد: صنعت نفت در خوزستان، به نیروی کار ارزان بومی نیاز داشت. و دولت هم به عنوان حامی مالکان و کار فرمایان، و هم در مقام کارگزار کمپانی نفت، از ارباب ده و صاحب کار در استثمار بی‌رویه و بی‌قانون کارگر، و دهقان حمایت می‌کرد؛ تا خیل زحمتکشان شهر و ده، کشاورز و کارگر زراعی بیکار، از استان‌های جنوبی و مرکزی و غرب کشور، در جستجوی کار، به خوزستان کشیده شود. و در حریم مناطق نفتی، پیوسته بیش از نیاز کمپانی، نیروی کار ذخیره نوبت گرفته بود؛ نیرویی که در سرزمین خود سایهء حمایتی نمی‌یافت.

این فضای اشباع از ستم طبقاتی، طبعاً برای روشنفکران برخاسته از انقلاب مشروطه و آرمان‌های انسانی آنها، جاذبه‌ی داشت که - آموخته از جنبش انقلابی در جهان و در همسایگی ایران - خطرهای حکومتی بالای سر را به جان می‌خریدند و برای بیداری

زحمت‌کشان، و تشکل آنها، خود را به آب و آتش می‌زدند. نخستین بروز سامان دهی اتحاد کارگران در برههء زمانی جا به جایی رضاخان به رضا شاه، اعتصاب کارگران نفت، بود که پایه‌های نظم مستعمراتی کمپانی و دولت انگلیس را در خوزستان لرزاند. و مسائل تازه پیش روی ادارهء پلیسی کمپانی، و کارگزاران ایرانی خوزستان قرارداد. پس از "بگیر و ببند" های این اعتصاب بود که حکومت پلیسی رضا شاه، به کنجکاوی بیشتر در فضاهای کارگری در سراسر کشور پرداخت و به اتحادیه‌های کارگری نیمه پنهان که در برابر فشارهای پلیسی مقاومت می‌کردند، (با تصویب "قانون ضد کمونیستی" سال ۱۳۱۰) یورش برد. از جمله در مشهد، به جشن کارگری اول ماه مه اتحادیه کارگران قالی باف، که دور از چشم پلیس و در کوهسار "غار می‌نوش" برپا شده بود حمله کرد: در شهر معروف بود که این حمله جمعی کشته و مجروح داشته است، ده‌ها کارگر نیز دستگیر شدند و سال‌ها در زندان ماندند. کار سندیکایی جرم سیاسی تفسیر شد.

در پایان یک دورهء سرکوب، اختناق و انقطاع، در سال ۲۰ بود که جنبش سندیکایی از نو در ایران رویید. در میان زندانیان سیاسی که آزاد شدند، کارگران صاحب تجربهء سندیکایی نیز بودند که به تشکیل اتحادیه‌های کارگری رو آوردند. و در برابر شاه، که برای حفظ خود، به مالکان بزرگ، ملاهای صاحب نام و شیرازه بندی کارگزاران پیچ و مهرهء سیاسی - نظامی میراث پدرمکی بود، روشنفکران از زندان رهایی یافته، حامیان و یاران خود را در میان زحمت‌کشان ایران سراغ گرفتند و در پی سازمان دهی طبقاتی آنها برآمدند.

به این ترتیب، در سال‌های حضور نیروهای انگلیس، شوروی و آمریکا در ایران، که استبداد قزاقی رضا شاهی، جای خود را به فضای سیاسی باز داده بود، هم روزنامه و کتاب از بند اختناق شاهی رهایی یافت و مردم برای ابراز عقیدهء سیاسی و مطالبات اقتصادی و اجتماعی به خیابان‌ها آمدند، هم احزاب و گروه‌های سیاسی تشکیل شد و هم تشکل‌های کارگری با خواست مشخص اجتماعی شناخت و تثبیت قانونی حقوق کار، در قبال سرمایه - که قانون و حکومت را در خدمت خود داشت - به فعالیت پرداختند.

حکومت، آزادی نسبی مطبوعات یا اجتماعات را تحمل می‌کرد؛ اما، به طرح مطالبات کارگری مجال نمی‌داد. چون مستقیم با منافع کارفرما، روبه‌رو می‌شد: تعیین قانونی ساعت کار - پرداخت به موقع دستمزد - رعایت حقوق اضافه کاری - محدود ساختن اختیار نا

داشتند. وقتی که سندیکای "نویسندگان و خبرنگاران ایران" به ثبت رسید، هویت سراسری داشت. اما، چند سال نگذشت که وزارت کار هویت و فضای فعالیت سندیکا را به استان تهران، محدود کرد. در همین سال یا سال بعد، دامنه محدودیت، به دوره فعالیت سندیکا کشانده شد. و اعتبار قانونی ثبت سندیکا را به هر دوره تجدید انتخاب هیأت مدیره آن مشروط ساخت. یعنی هر بار که دوره کار نمایندگان پایان می یافت، نمایندگان جدید باید از نو از وزارت کار برای سندیکا، تقاضای ثبت کنند. و گرنه، قانونی شناخته نمی شدند.

در این محدودیت، سندیکا نبود که به ثبت می رسید. هیأتی که انتخاب شده بود، باید احراز هویت و صلاحیت می کرد. دیگر هویت سندیکا و اعضای آن به عنوان یک رکن مستقل فعالیت اجتماعی مطرح نبود. و تا تشریفات اداری تقاضای ثبت هیأت مدیران جدید طی نمی شد، موجودیت سندیکا قانونی نبود و هر لحظه پلیس حق داشت در سندیکا را ببندد. این تمهید، برای اطمینان خاطر مأموران امنیتی و ناظران وزارت کار، از تأیید صلاحیت مدیران تازه سندیکاها بود. و راه آنها را در خلوت مدیران اتحادیه باز می کرد. در عوض، ماه ها از زمان قانونی کار مدیران را ضایع می ساخت (شرایطی که هم اکنون حتی در باره شوراهای اسلامی جانشین اتحادیه و سندیکا هم که وجاهت قانونی ندارد و به کارگران و کارمندان تحمیل شده، جاری است تا هر لحظه بتوانند شورای خود فرموده را تعطیل کنند).

از سال ۴۰ به بعد وزارت کار و سازمان امنیت، مأموریت یافتند به سندیکا سازی بپردازند. معروف بود که توصیه بخش اجتماعی پیمان سنتو در ارتباط با بررسی کودتای نظامی سال ۶۰ ترکیه، در برنامه وزارت کار قرار گرفته است. شمار زیادی سندیکا تأسیس شد که پشتوانه امنیتی داشت و تنها کاری که نمی کرد، پرداختن به مسائل کارگری و گره گشایی از مشکلات جاری و روزانه اعضای سندیکا بود. حکومت به سویی می رفت که به موازات "اصلاحات ارضی" جای "تقسیم ارضی"، ویتترین های رنگی از "نیازهای برنیامده اجتماعی" به عنوان هدف های تحقق یافته، ترتیب دهد و در برابر دید خارجی بگذارد. شوخی "انقلاب سفید" سر فصل این ویتترین سازی بود. سندیکاها نیز همان طور که احزاب شاه فرموده — تابلو نمایش ویتترینی شد. اما هر بار که اندک فرصتی پیش آمد، که حکومت فاصله خودش را با اجتماع، بیشتر حس کرد. بر شدت اختناق افزود.

(باید یادآوری کرد: در سال ۳۹ بود که اتحادیه معلمان، با زیربنایی که از اتحادیه سابق معلمان داشت؛ و سرکوبی که در کودتای ۲۸ مرداد از سر گذرانده بود، خیلی آسان دور "باشگاه مهرگان" (اتحادیه زرد سابق) حلقه زد و به طور جدی به طرح خواست های صنفی معلمان پرداخت. و در آخرین تظاهر

محدود کارفرما در اخراج کارگر - ایجاد رابطه و تناسب بین مزد کار و حد اقل هزینه زندگی - خواست های ابتدایی تشکل های کارگری بود و تنها حربه آنها در برابر کارفرما نیز اعتصاب. اما، اعتصاب، چه در واحد های بزرگ کار - که بیشتر دولتی بود - و چه در واحد کوچک که کارفرما به هر حال در دستگاه های انتظامی، بیش از کارگران خود حرمت و حمایت داشت، همیشه با حضور و مداخله نیروهای انتظامی، رو به رو می شد. و با متفرق کردن و حتی بازداشت و بعد اخراج چند کارگر از کار، همراه بود و نوبت نماینده یا وکیل سندیکا بود که به دفاع از کارگران بازداشت شده یا رانده از کار بپردازد. در شرایط نا برابر نیروی اتحادیه ها با قدرت کارفرما و چماق نیروهای انتظامی، فعالان سندیکایی، ناگزیر به ارتباط با سازمان های جهانی مدافع حقوق کار - که ارگان های سازمان ملل بود - رو آوردند و راه "دفتر بین الملل کار" و "کنفدراسیون جهانی" به مسائل کارگری ایران باز شد. تأثیر مستقیم این تلاش ها آن بود که در سال ۲۵ دولت وقت از سویی به تأسیس وزارت کار، برای نظارت بر روابط کار و تدوین قانون دربرگیرنده این روابط و ضوابط آن، اقدام کرد. و از سوی دیگر، برای خنثی ساختن رهبری چپ برجانبش کارگری، نخستین سازمان رسمی کارگری "زرد" (اسکی) را پایه گذارد که در برابر "شورای متحده مرکزی سندیکاها کارگری ایران"، وابسته به حزب توده، قرار گرفت و به رقابت پرداخت.

از این پس وزارت کار، در عرصه مبارزه طبقاتی، نقش اصلی نظارت بر تطبیق جنبش کارگری ایران با خط سیاسی حکومت را عهده دار شد. و به تربیت فعالان مجری این سیاست در سطح کشور کمر بست. این کوشش را تا آنجا ادامه داد که سندیکاها کارگری متکی به کارگران، در شرایط سیاسی سرکوب آزادی، با خشونت از صحنه ناپدید شدند و رشته رابطه آنها به فعالیت های زیر زمینی و به اصطلاح "غیر قانونی" محدود گشت. و در قوانین و ضوابط فعالیت های سندیکایی، سیاست و اراده حکومت، جای برنامه رسیدگی به کارهای صنفی و دفاع از حقوق و مطالبات کارگران را گرفت. اما، هم قانون کار و هم چندسال بعد، قانون "تأمین اجتماعی کارگران"، دست آورد مبارزه مشترک طبقه کارگر و روشنفکران بود که به دولت های دشمن طبقه کارگر، تحمیل شد.

قانون کار، خاصه آنچه به سندیکا، و اتحادیه مربوط می شد، بارها در غیاب کارگران و نمایندگان آنها مورد بازبینی قرار گرفت. تا آنجا که از ترس حضور نمایندگان واقعی کارگر در رأس سندیکاها هر بار محدودیت تازه بی در کار سندیکاها وضع می شد. ابتدا سندیکاها مرزی جز رابطه کار اعضا نداشت. سندیکاها بی بودند که بنا بر خصلت کار اعضا، وسعت کشوری

گزارش اهل قلم

همچنان هجوم! همچنان سرکوب!

مردم شریف ایران

هجوم و سرکوب در مقابل خواسته‌ها و اعتراض‌های برحق قشرهای مختلف مردم برای قدرت‌مداران به روشی همیشگی تبدیل شده است. در چندین ماه اخیر، با بحرانی‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی در داخل کشور و در سطح جهان، بار دیگر موج جدیدی از سانسور و ممنوعیت، احضار، دستگیری، بازداشت و صدور احکام سنگین و اجرای روزافزون احکام اعدام برای مقابله با پیامدهای بحران هر دم فزاینده به راه افتاده است. طرفه آن که در کنار این اقدام‌ها، صاحبان قدرت می‌کوشند اسناد و مدارک سرکوب‌های قبلی را از میان ببرند. گورستان خاوران یکی از این اسناد است. طراحان و آمران و عاملان قتل‌عام دهی ۶۰ سعی دارند با تخریب و تغییر وضعیت این گورستان، رد پای خود را در کشتار نسلی از زندانیان سیاسی و عقیدتی پاک کنند و پرونده‌ی جنایت خود را به محاق فراموشی بسپارند. در پی این خیال، بخش‌هایی از گورهای فردی و جمعی گورستان خاوران تخریب و تسطیح و خاک‌ریزی شده است. زیر و رو کردن این گورستان به منزله‌ی از میان بردن آثار جرم و جنایت است و برگی دیگر بر پرونده‌ی مجرمان می‌افزاید. کانون نویسندگان ایران خواهان واگذاری گورستان خاوران به خانواده‌های کشته‌شدگان و بررسی این کشتار در محکمه‌ای مردمی و عادلانه است.

سانسور کتاب‌ها، لغو امتیاز نشریات، فیلتر کردن سایت‌های اینترنتی و تهدید کاربران سایت‌ها در ماه‌های اخیر شدت یافته است. چهار نفر از وبلاگ‌نویسان، که چند سال پیش بازداشت و سپس آزاد شده بودند، به تازگی حکم زندان دریافت کرده‌اند. سانسور در سینما و تئاتر که تاکنون بیش‌تر توقیف و عدم صدور مجوز اکران بود به جایی رسیده که برخی نمایش‌ها برای گریز از سانسور به زبان انگلیسی به اجرا در می‌آیند! عرصه‌ی تالیف شعر و داستان چندان تنگ شده که بعضی از نهادهای فرهنگی امسال قادر به انتخاب کتاب سال خود نشدند. و به این وضعیت، ترجمه‌های کرایه‌ای به منظور چهره‌سازی از نویسندگان حکومتی در خارج از کشور را نیز بیافزاید تا ابعاد وحشتناک این قلع و قمع فرهنگی بهتر به تصور درآید. قلع و قمعی که قرار است با گذاشتن شاعران و نویسندگان و هنرمندان جشنواره‌ای در جلوی صحنه‌های نمایشی بزرگ شود.

از سوی دیگر، بر میزان احضارها و بازداشت‌ها افزوده شده است. در چند ماه اخیر تنی چند از اعضای کانون نویسندگان ایران - محمود دولت‌آبادی، فرزانه آقایی‌پور، مجید امین‌موبد،

نمایش قدرت، در برابر مجلس، هدف حمله‌نیروی انتظامی قرار گرفت و "دکتر خانعلی" با گلوله رئیس کلاتری بهارستان کشته شد. واقعه‌ی بی‌که در کشمکش جناح‌های انگلیسی و آمریکایی طبقه‌حاکمه، سرنوشت ساز بود. دکتر امینی و تیم او را به دولت رساند. اما، پس از به وزارت رسیدن مدیر هفته نامه و باشگاه مهرگان، اتحادیه‌ی معلمان که "وظیفه" خود را انجام داده بود، متلاشی شد. کسانی از امتحان‌دادگان، به خدمت بخش سانسور مطبوعات وزارت اطلاعات آن زمان درآمدند و به بررسی مطالب روزنامه در هیأت تحریریه روزنامه‌ها روانه شدند. عده‌ی بی‌از کار دولتی رانده شدند.

هنگام تشکیل فرمایشی حزب رستاخیز، تمام سندیکاها که بیش از تابلو سردر تشکیلات شان، ارزشی نداشتند - نظیر چند مأموری که تابلو نام حزب هاشان را به دوش می‌کشیدند - به امر شاه، به حزب رستاخیز پیوستند. و در آن ادغام شدند. اما، نسیم اعتراض‌ها که برخاست، و نشان از توفانی داد که در راه بود، اتحادیه‌ها و سندیکاها، خود جوش از هر گوشه سر بر آورد. و با شتاب راه انقلاب را کوبید و هموار ساخت. هنگامی که موج‌های اعتصاب عمومی سراسر کشور را پوشاند، دیگر برای سازمان امنیت شاه اعتباری نماند تا بتواند کادرهايش را در درون امواج، برای دفاع از رژیم به خدمت بگیرد. آن عضو دارای پست و مقام امنیتی، که روزی در یک رابطه‌ی دوستانه، به هنرمندی صاحب نام، اندرز داده بود که: اگر زمانی بر فرض محال شرایط رو در رویی بین دولت و مردم فراهم شود، و در آن، چندان آدم کشته شود که در جوی‌های شهرها جای آب، خون جاری گردد، قدرت دولت در سرکوبی به حدی است که برنده‌ی این رود رویی، باز دولت خواهد بود. هفته‌ی بی‌بعد از سقوط سلطنت در تهران، از مخفی‌گاهش به شاعری که آن روزها خوش می‌درخشید، ملتجی شد که "در دوره خدمت خود هرگز مصدر شکنجه و آزار نبوده است؛ پرونده اش این را گواهی می‌دهد و آماده خدمت به انقلاب است..."

در انقلاب، اعتصاب کارگران نفت، حرف آخر را زد. و در رأس اعتصاب‌های سراسری دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها، مطبوعات، وزارت خانه‌ها، بازار، سقوط شاه را قطعی کرد. اما، پس از پیروزی سقوط رژیم قزاقی شاه، که در معادلات بین‌المللی پشت پرده، ملا، میراث‌خوار سلسله پهلوی شد و سررشته حکومت را به دست گرفت، اول به غارتگری و بعد به تسویه حساب مبارزان از هر فریق رو آورد. و در این میان بزرگ‌ترین ستم نصیب کارگران و روشنفکرانی شد که پرچم مبارزه را سال‌ها به دوش کشیده بودند. و حالا نیز بیگانه، و دشمن انقلاب معرفی می‌شدند. انقلاب در بستری غلتید که درست بر خلاف حرکت و آرمان آن بود.

رضا مرزبان

زندگی صدها برابر شد و حداقل دستمزد کارگران هیچ افزایشی پیدا نکرد و با در نظر داشت اینکه حداقل دستمزد کارگران بر اساس نرخ تورم دو ماه پایانی هر سال تعیین میشود و نرخ تورم همیشه در سال پیش رو بیش از سال قبل بوده است و همچنین

از آنجا که نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی همیشه نصف نرخ تورم واقعی موجود در جامعه بوده است و بر اساس پیش بینی های اقتصاددانان و اجرای بخشی از سیاستهای معطوف به طرح تحول اقتصادی، هزینه های زندگی در سال آینده به طور سرسام آوری افزایش پیدا خواهد کرد.

لذا: سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران اعلام میدارند بر اساس هر گونه کارشناسی علمی و منصفانه هم اینک حداقل دستمزد کارگران باید یک میلیون و پانصد هزار تومان باشد.

در این راستا و برای تامین یک زندگی انسانی برای کارگران، ما به عنوان قدم اول برای جبران فقر و فلاکتی که بر کارگران ایران تحمیل شده است اعلام میداریم:

حداقل دستمزدی که طی روزهای آینده در شورای عالی کار به تصویب میرسد نباید کم تر از یک میلیون تومان در ماه باشد و ما بدینوسیله به نمایندگی از بیش از ده هزار کارگری که تا کنون طومار خواست افزایش دستمزدها را امضا کرده اند از کسانی که در شورای عالی کار بدون حضور نماینده های واقعی کارگران برای نیروی کار آنان نرخ تعیین میکنند مصرانه میخوانیم نیروی کار ما کارگران را مانند سالهای گذشته به حراج نگذارند و بر خواست کارگران برای تعیین حداقل دستمزد به مبلغ یک میلیون تومان تن در دهند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران و سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه یقین دارند و پیش بینی میکنند چنانچه حداقل دستمزد کارگران طبق روال سالهای گذشته تعیین شود و به خواست ما کارگران برای افزایش حداقل دستمزدها به یک میلیون تومان توجهی نشود، کارگران در مقابل این رویکرد از سوی شورای عالی کار ساکت نخواهند نشست و بر دامنه اعتراضات خود نسبت به سطح دستمزدها خواهند افزود.

ما همینجا ضمن تاکید مجدد بر خواست خود در مورد افزایش دستمزدها، عموم کارگران در سراسر کشور را فرا میخوانیم به مبارزه برای افزایش دستمزدها بپیوندند و متحدانه خواهان افزایش حداقل دستمزدها به یک میلیون تومان در ماه شوند.

**سندیکای کارگران شرکت واحد
اتوبوسرانی تهران و حومه**

ناصر زرافشان، فرخنده حاجی زاده و حسن صانعی - توسط نیروهای امنیتی بارها احضار شدند و ساعتها مورد بازجویی قرار گرفتند. و هنوز زمان زیادی از صدور حکم سنگین زندان برای یوسف عزیزی بنی طرف نگذشته بود که محسن حکیمی یکی دیگر از اعضای کانون و از فعالان جنبش کارگری بازداشت و پس از تحمل حدود دو ماه زندان با وثیقه‌ی سنگین آزاد شد.

در همین دوره برای پنج نفر از اعضای سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، که هیچ جرمی جز دفاع از معیشت و حق تشکل خود نداشتند، حکم زندان صادر شد. دانشجویان در دانشگاه‌های مختلف کشور مورد یورش و بازداشت قرار گرفتند. فشار بر اقلیت‌های مذهبی نیز نمونه‌ی بارز دیگری از تفتیش و سرکوب عقیده است که دامنه‌ی آن در ماه‌های اخیر افزایش یافت. در این میان بی‌پناهان و گم‌نامان معترض سخت‌تر کیفر شدند، که عالیه اقدام دوست نمونه‌ی مثال‌زدنی از این بی‌پناهان معترض است. و این‌ها، همه، تنها گوشه‌هایی از هجوم و سرکوب گسترده در چند ماه اخیر به شمار می‌آید.

کانون نویسندگان ایران، بنا بر اصل اول منشور خود، مدافع آزادی اندیشه و بیان برای همگان بی هیچ حصر و استثنا است. آزادی بیان تنها آزادی ابراز عقیده از راه گفتار و نوشتار نیست، بلکه هر شیوه‌ای که بیان‌گر احساس و عقیده افراد باشد در مقوله آزادی بیان می‌گنجد. از این رو، کانون نویسندگان ایران تمامی موارد بالا را از مصداق‌های سرکوب آشکار آزادی اندیشه و بیان از سوی حاکمیت می‌داند و آن را محکوم می‌کند.

کانون نویسندگان ایران - ۵ اسفند ۱۳۸۷

حداقل دستمزد کارگران نباید کمتر

از یک میلیون تومان در ماه باشد

بیش از ده هزار امضا توسط جمعی از کارگران فراخوان دهنده طومار خواست افزایش دستمزدها تحویل شورای عالی کار، مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت شد.

در همین حال تصمیم‌گیری در مورد افزایش حداقل دستمزدها طبق روال هر ساله و بر اساس نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی در جریان است.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران همدوش با سایر سازماندهندگان طومار افزایش دستمزدها و به نمایندگی از سوی آنان و بیش از ده هزار کارگری که تا به امروز طومار خواست افزایش دستمزدها را امضا کرده اند بدینوسیله اعلام میدارند:

از آنجا که در طول ۸ سال جنگ ایران و عراق هزینه های

کارگران پریس را مدیون جسارت، آگاهی، اتحاد و اتکا آنان به مجمع عمومی و بر قدرت متشکل شان در اتحادیه آزاد کارگران ایران ارزیابی میکند و عموم کارگران ایران را به اتحاد و متشکل شدن از طریق برگزاری مجمع عمومی در محیط کار فرا میخواند و دست تمامی آنان را برای پیوستن به اتحادیه آزاد کارگران ایران میفشارد.

ما درودهای گرم خود را نثار کارگران پریس و اتحاد و آگاهی آنان میکنیم و ضمن تبریک پیروزی این کارگران، دست یکایک این دوستان را به گرمی می فشاریم.

اتحادیه آزاد کارگران ایران - ۲۱ اسفند ۸۷

سرکوبی سندیکای کارگران هفت تپه باید متوقف شود

اتحادیه بین المللی کارگران صنایع مواد غذایی، کشاورزی و خدمات، آی یو اف، با انتشار بیانیه ای خواستار پایان یافتن سرکوبی سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در ایران شد.

در بیانیه ای که «آی یو اف» منتشر کرد، آمده است: «یک اتحادیه مستقل کارگری در جنوب ایران با پرونده حقوقی در دادگاه انقلاب علیه اعضای خود مواجه شده است و اکنون آنها به حمایت نیاز دارند.»

در این بیانیه همچنین گفته شده است: «در ماه ژوئن سال گذشته، پنج هزار کارگر شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه در شهر شوش پس از اعتصابی ۴۶ روزه، یک اتحادیه مستقل کارگری را راه اندازی کردند.»

سازمان های کارگری دولتی مانند خانه کارگر و شورای اسلامی کار، در طول سالیان گذشته، در حفظ منافع کارگران شکست خورده بودند. کارگران هفت تپه نیز برای تحقق پایه ای ترین حقوق خود، از جمله دریافت دستمزد به تعویق افتاده شان، بارها دست به اعتصاب زدند.

این اعتصاب ها سال پیش، هنگامی که هزاران کارگر به پرداخت نشدن دو ماه دستمزد خود اعتراض کردند، آغاز شد. در این ارتباط، نامه ای با هزاران امضا به اداره کار استان خوزستان ارسال شد، اما این اقدامات با بازداشت های گسترده و دخالت های پلیس، نیروهای امنیتی و سپاه پاسداران پاسخ داده شد.

در نهایت، تظاهرات بزرگ ۱۶ ژوئن کارگران و خانواده های آنها به تصمیم برای انتخاب نمایندگان اتحادیه مستقل کارگری در هفت تپه منجر شد.

حال، سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه عضو اتحادیه بین المللی کارگران صنایع مواد غذایی، کشاورزی و

پیروزی کارگران پریس

امروز ۲۱ اسفند ماه ۸۷ پاسخ دیوان عدالت اداری به شکایت کارفرمای پریس از رای هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج به این اداره ابلاغ شد.

این دیوان در رای خود ضمن حذف قید موقت از قراردادهای کارگران پریس و تأیید کامل رای هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج، قرار موقت خود در مورد توقیف رای حل اختلاف را نیز ملغی و رای صادره را قطعی اعلام کرده است.

کارگران پریس ۱۳ شهریور ماه امسال بدنبال عدم پرداخت دستمزدهایشان از سوی کارفرما دست از کار کشیدند و کارفرما در همان ساعت اول اعتراض کارگران با برداشتن کارتهای حضور و غیاب کارگران اقدام به مقابله با آنان کرد و هیئت تشخیص اداره کار سنندج نیز در همدستی با کارفرما عملاً رای به اخراج این کارگران داد.

اما کارگران پریس به این رای و اراده کارفرما تن ندادند و متحدانه اقدام به برپائی تجمعات اعتراضی در مقابل اداره کار سنندج کردند و با تسلیم اعتراضی به هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج خواهان رد رای هیئت تشخیص این اداره شدند.

کارگران پریس در روز برگزاری جلسه هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج نیز با در دست داشتن پلاکاردهایی در مقابل این اداره دست به تجمع زدند و بار دیگر خواهان بازگشت بکار و پرداخت تمامی مطالبات معوقه خود شدند.

مبارزه متحدانه و آگاهانه کارگران پریس سر انجام به صدور رای در هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج به نفع این کارگران شد، بطوریکه در رای مزبور علاوه بر رای بازگشت بکار کارگران پریس و پرداخت مطالبات معوقه آنان از سوی کارفرما، قید موقت نیز از قرار دادهای آنان حذف شد.

بدنبال این رای که به اتفاق آرا به نفع کارگران پریس صادره شده بود کارفرمای پریس اقدام به دریافت حکم توقیف موقت رای هیئت حل اختلاف اداره کار سنندج از دیوان عدالت کرد و این مسئله بیش از پیش بر خشم و انزجار کارگران پریس از وضعیت موجود دامن زد و آنان با در دست داشتن پلاکاردهایی دوبار اقدام به تجمع اعتراضی در مقابل دیوان عدالت در تهران کردند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران در طول شش ماه گذشته و از زمان شروع اعتراضات کارگران پریس در لحظه لحظه های مبارزه این کارگران همدوش آنان بود و پیروزی امروز

در زیر پوست شهر می دود
و حسی مقاومت ناپذیر
مثل جوانه زدن در بهار
مردم کشورم را دربر می گیرد.
می دانم
بهار آزادی می آید
شاید در بهار
تابستان
پائیز
و یا حتی در زمستان
و صدها هزار گل را
در کشورم می شکوفاند،
اینبار اما
بی علف هرزه های جهل و شقاوت!

بهمن امینی - پاریس ۱۳۳۸

تک شماره: ۲ اورو

برای مکاتبه با ما میتوانید از آدرس الکترونیکی زیر استفاده کنید

Goun-e-Goun@hotmail.fr

خواننده گرامی، ماهنامه‌ای که در دست دارید،
تربیبون آزادی است برای بحث و مناظره سالم در
زمینه‌های ادبی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... که
اساس حرکت خود را بر محور روشنگری برای مبارزات
ضد استبدادی، ضد استعماری بنا نهاده است.
این نشریه به هیچ گروه و حزبی وابستگی
نداشته و از هیچ گرایش خاصی پیروی نمیکنند. از
همه علاقه‌مندان دعوت میکنیم از تربیبون حاضر
برای انعکاس نظرات خود استفاده نمایند.
گونه‌گون حق آزادی بیان، قلم و اندیشه را
محترم شمرده و برای درج مطالب نگارندگان خود
محدودیت نظری قائل نیست. همراهی فکری و
کمک‌های مالی دیگر دوستان علاقمند برای پخش
گسترده‌تر آن را با آغوش باز می‌پذیریم.

ماهنامه گونه‌گون را از روزنامه‌فروشیهای زیر
در پاریس می‌توانید تهیه کنید:

- 84 rue de Cambronne, 75015 Paris

- 55 rue Passy, 75016 Paris

- 47 Av. Wagram, 75017, Paris

خدمات است.

در حال حاضر، دولت درصدد سرکوب سندیکای شرکت
نیشکر هفت تپه از طریق تلاش برای زندانی کردن پنج تن
از رهبران آن به اتهام اقدام علیه امنیت ملی و در ارتباط با
اعتصاب سال گذشته و تشکیل این سندیکا است.
این پنج نفر؛ علی نجاتی، فریدون نیکوفرد، محمد حیدری
مهر، قربان علیپور و جلیل احمدی به اقدام علیه امنیت ملی
متهم و در دادگاه انقلاب دزفول محاکمه شده‌اند.
آی یو اف و تمامی اتحادیه‌های کارگری در جهان وارد
آمدن چنین اتهام بدون پایه و اساسی به این کارگران را
مورد انتقاد قرار داده و از دولت ایران خواسته‌اند فوراً و بی
قید و شرط، به پیگرد قضایی آنان پایان دهد.
این در حالی است که رهبران یک اتحادیه دیگر
کارگری، منصور اسانلو و ابراهیم مددی، از سندیکای
کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، با اتهام
مشابه اقدام علیه امنیت ملی زندانی شده‌اند.»

آی یو اف در بیانیه خود با اشاره به اینکه جلسه آینده
دادگاه رهبران سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه
در روز ۲۲ فوریه برگزار می‌شود، خواستار آن شده است تا
دولت ایران سریعاً برای لغو بی‌قید و شرط تمامی اتهامات
علیه آنان تحت فشار قرار گیرد.
این اتحادیه بین‌المللی کارگری در این ارتباط
خواستار ارسال نامه‌هایی به دولت و دستگاه قضایی
ایران شده است.

سندیکای کارگران شرکت نیشکر هفت تپه

بهاران خجسته باد

ایستاده ام
این سوی سیم‌های خاردار
و بهار را می‌بینم
مثل همیشه
کشورم را در شکوفه غرق میکند.
در دور دست خاطره
تصویر صد هزار باغ
می‌شکفت
و رویاهایم رنگ می‌گیرند
امید و آرزو
به رویم لبخند می‌زنند.
کابوس سرد و سیاه سی ساله را
با یاری بهار پس می‌زنم
می‌بینم
خونی جوان